

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره

تاریخ: ۲ بهمن ۱۳۹۸

موضوع جزئی: آیه ۳۳ - ارتباط آیه با آیات قبل - بخش اول: تفاوت تعلیم

مصادف با: ۲۶ جمادی الاول ۱۴۴۱

جلسه: ۳۳

اسماء به آدم و انبیا اسماء به ملائکه - بخش دوم

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ﴾

تفسیر آیه ۳۳

«قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ»

معنای کلی این آیه همانطور که عرض شد این است که بعد از اظهار عجز ملائکه که گفتند: «لا علم لنا الا ما علمتنا»، خداوند متعال به آدم خطاب فرمود: «أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ» یعنی به ملائکه گزارشی از اسماء هولاء ارائه کن. پس از انبیا ملائکه توسط آدم، آنگاه خداوند فرمود: «أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، یعنی کأن مطلبی برای آنها مکشوف شد که عجز و ناتوانی آنها به وضوح عیان گردید. «وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» من هر آنچه را اظهار می‌کنید و هر آنچه را که در درون شما می‌گذرد را هم می‌دانم.

ارتباط آیه با آیات قبل

تناسب این آیه با آیات قبل روشن است. اگر بخواهیم ارتباط این آیه را با آیات قبل بیان کنیم، اینطور باید بگوییم که وقتی خداوند به ملائکه فرمود از این حقایق گزارش دهید و آنها نتوانستند حتی در حد انبیا به خداوند متعال از اسماء گزارش دهند و دانستند که از این جهت ضعف دارند، آنگاه خداوند برای اینکه ملائکه علم به کمالات انسان پیدا کند و بفهمند آدم ظرفیتی دارد که آنها فاقد این ظرفیت هستند، به آدم فرمود: «أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَاءِ هَوْلَاءِ». در واقع آنچه که در این آیه تعقیب می‌شود، این است که در هر دو جهت ایجابی و سلبی که مورد ادعای ملائکه بود، با انبیا آنها پی به واقعیت و حقیقت بردند. اینکه گفتند موجودی را خلق می‌کنی که اهل خونریزی و افساد فی الارض است، برایشان روشن شد که حقیقت آدم چنین نیست و بلکه آدم یک جایگاهی دارد که شما توانایی آن را ندارید؛ و آنچه که آنها گمان می‌کردند و خودشان را شایسته خلافت می‌دانستند هم برایشان مکشوف شد.

بخش اول: تفاوت تعلیم اسماء به آدم و انبیا اسماء به ملائکه

پس بطلان هر دو جهت ایجابی و سلبی به وسیله انبیا برای ملائکه معلوم شد.

آنچه که در این آیه مطرح شده عمدتاً مسئله انبیا اسماء این حقایق به ملائکه است آنها توسط آدم. یعنی در واقع اینجا گزارش دهنده آدم است و دیگر اینکه مسئله تعلیم مطرح نیست بلکه مسئله گزارش مطرح است. در مورد آدم، هم معلم خداوند است و هم تعلیم است نه گزارش. خداوند متعال بدون واسطه و مستقیماً معلم انسان شد «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا».

اینکه خداوند مستقیماً حقایق را به انسان تعلیم داد، مسئله ای است خاص آدم و قطعاً ملائکه نمی‌توانستند مستقیماً توسط خداوند اطلاع و آگاهی پیدا کنند.

مسئله دیگر هم تعلیم خدا بود نه گزارش؛ تعلیم یعنی یاد دادن، آگاه کردن و عالم نمودن. علم به معنای آگاهی در واقع تمام ظواهر و بطون معلوم را برای عالم آشکار می‌کند. اگر خداوند متعال می‌فرماید: «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» با تاکید، در واقع می‌خواهد بگوید که خداوند متعال همه حقایق و غیب آسمان‌ها و زمین را بدون واسطه به آدم تعلیم کرد. معلوم می‌شود که هم معلّم ویژگی خاصی دارد، هم متعلم یک مزیت خاصی دارد و هم علمی که ارائه شده علمی خاص است. پس سه بعد علم، معلم و متعلم خاص محسوب می‌شود.

در مورد ملائکه اولاً مُنبئ و گزارش دهند ادم است نه خداوند. اینکه آدم گزارش می‌دهد برای این است که چه بسا ملائکه نمی‌توانند بی واسطه متعلم باشند. خود اینکه یک معلمی علم خودش را بخواهد به متعلمین ارائه دهد، در درجه اول این مبتنی بر ظرفیت و توانایی متعلمین است. معلم دانشگاه یا معلمی که برای دوره‌های تخصصی یک گروه خاصی را تعلیم می‌دهد، قهراً اگر چنین معلمی بخواهد با این سطح مستقیماً اولیات را به عده‌ای تعلیم دهد، این مشکل است. در مورد ملائکه آنکه آموزش دهنده است آدم است چون ملائکه ظرفیت تعلم مستقیم را از خداوند نداشتند.

مسئله دیگری که قبلاً هم اشاره شد، مسئله انبیا به ملائکه است نه تعلیم. یعنی ادم همه آنچه را که می‌دانست به ملائکه ارائه نداشت و بلکه گزارشی از آگاهی و علم خودش را نسبت به اسماء برای ملائکه بیان کرد. گزارش در واقع مانند علمی سطحی است مثل اینکه شخصی مبتدی در مورد علم اصول از شما سوال کند، قهراً شما نمی‌توانید علم اصول را با تمام ابعاد و زوایا برای او بیان کنید چون او قدرت فهم این مسائل را بدون طی مقدمات ندارد. بلکه به صورت کلی گزارشی از علم اصول را به او ارائه می‌دهید تا بفهمد علم اصول چه نقش و کاربردی دارد. کاری هم که آدم برای ملائکه کرد در واقع چنین بود و انبیا کرد به ملائکه آنهم نه از خود حقایق بلکه یک آگاهی سطحی و اجمالی از نشانه‌های آنها به ملائکه داد.

پس مسئله دوم که ممتاز می‌کند این را از تعلیم آدم توسط خداوند، همین گزارش و انبیا است.

مسئله دیگر سطح خود متعلمین است. آدم چنین ظرفیتی داشت که متعلم خداوند باشد، آن هم درباره همه اسماء اما ملائکه این ظرفیت را نداشتند و توانایی دریافت آگاهی و معرفت در آنها فراهم نبود. لذا آدم در حد ظرفیت و توان ملائکه گزارشی از حقایق را برای ملائکه تبیین کرد. نتیجه و ثمره انبیا آدم به ملائکه از اسماء این بود که این‌ها به عجز خودشان پی بردند. یعنی خود علم ارائه نشده، حقیقت همه اسماء هم برای آنها بیان نشده بلکه در حد یک گزارش سطحی و اجمالی گفته شده وقتی ادم از آگاهی و علم خودش به اسماء به ملائکه ارائه داد، آنها به عجز و ناتوانی خودشان پی بردند و فهمیدند که هر دو ادعایشان باطل بوده.

بخش دوم

سپس خداوند به ملائکه میفرماید: «أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و این اشاره به آیه ۳۰ دارد «قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» که به قرینه این آن آیه در اینجا روشن می‌شود که منظور خدا از «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» چیست که همان غیب آسمان‌ها و زمین است. در واقع خدا می‌خواست به ملائکه بفهماند اینکه شما چیزی را از گذشته یا از روی استنباط بدست آوردید که انسان اهل سفک دماء و خونریزی است، این همه حقیقت انسان نیست بلکه آدم چیزهایی می‌داند که شما نمی‌دانید.

«وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ»

این جمله نسبت به جمله ای که خداوند در آیه گذشته به ملائکه فرمود یک مطلب اضافه است، یعنی مطلبی جدید است. در آنجا خداوند در در وهله اول به ملائکه فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» و این را در اینجا هم تکرار کرده منتهی آن ما «لَا تَعْلَمُونَ» را بیان کرده که شما چه چیزی را نمی‌دانید (غیب آسمانها و زمین را نمی‌دانید). در مورد این آیه دو احتمال وجود دارد:

احتمال اول

منظور از «ماتبدون» آن چیزی‌هایی است که اظهار می‌کنید و ملائکه هم همان دو ادعا را اظهار کردند و گفتند:

۱. «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ» ۲. «وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ».

این چیزی بود که ملائکه به خداوند عرض کردند و خداوند میفرماید: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ» یعنی من چیزی را که شما اظهار می‌کنید می‌دانم و این امری عجیب نیست که خداوند چیزی را که ملائکه اظهار می‌کنند را بداند.

اما مهم بخش دوم است، «وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» یعنی آنچه که اظهار هم نمی‌کنید را می‌دانم. عمده این است که ملائکه وقتی می‌گویند کسی را به عنوان خلیفه داری قرار می‌دهی که اهل سفک دماء و افساد است، آن چیزی را که در رابطه با این بیان مخفی کرده بودند، این بود که این موجود صلاحیت خلافت ندارد و این را به صراحت نگفتند. اینکه گفتند کسی را خلیفه قرار می‌دهی با چنین ویژگی‌هایی، در واقع قصدشان این بود که این موجود صلاحیت خلافت را ندارد و خلافت یا نباید به او داده شود و یا اگر به او داده شده از او سلب شود. پس چنین ادعایی را اظهار نکردند ولی در درونشان این بود که خلافت یا به او داده نشود و یا از او سلب شود.

مطلب دیگری که ملائکه کتمان کرده بودند این بود که خلافت به ما داده شود؛ یعنی در واقع وقتی می‌گویند «وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ»، یعنی در واقع خلافت از آدم سلب شود و به ما داده شود.

سوال:

استاد: چنین مواردی زیاد پیش می‌آید که از شخص سوالی پرسیده می‌شود ولی منظور از آن سوال چیزی دیگر است.

مثلا از شخص مقابل سوال می‌کنی فلانی نانوايي می‌روی؟ ولی در واقع منظورت این است که آنجا که رفتی برای من هم نان بگیر. این‌ها هم صریحا نگفتند خلافت آدم را سلب کن و به ما بده بلکه منظورشان از جمله «نَحْنُ نُسَبِّحُ وَ بِحَمْدِكَ...» این بود که خلافت را به ما بده. پس خداوند می‌فرماید هم چیزهایی که آشکار می‌کنید را می‌دانم و هم چیزی را که کتمان می‌کنید و در دل دارید را می‌دانم.

به بیانی دیگر اینکه شما چه گفتید و برای چه می‌گویید (خواست پنهانی شما چیست) را می‌دانم؛ «چه گفتید» می‌شود بخش آشکار و «برای چه گفتید» می‌شود بخش پنهان جمله. لذا برای چه گفته، بخش پنهانی است و خداوند به ملائکه می‌گوید: من می‌دانم شما چه گفتید و برای چه گفتید و قصد و انگیزه اصلی پنهانی شما را می‌دانم.

احتمال دوم

احتمال دیگری هم برخی در اینجا دادند به این بیان که «وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» در واقع اشاره به جریان ابلیس دارد؛ یعنی در واقع آن استکباری که ابلیس ورزید و مبتنی بر کفر پنهان او بود را می‌دانم.

«مَا تُبْدُونَ» اشاره دارد به سخن عادی ملائکه ولی «مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» مختص به ابلیس می‌شود به این معنا که من می‌دانم چه چیزهایی در درون بعضی از شما پنهان است. لذا این جمله مختص به ابلیس می‌شود و در واقع «مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» به دو گروه از مخاطبین بر می‌گردد.

بر این اساس «مَا تُبْدُونَ» مربوط به ملائکه ای هست که آن دو جمله را گفتند و خداوند هم فرمود شما چیزی را اظهار کردید و من هم می‌دانم؛ اما غیر از آن دو چیزی را که شما ظاهر کردید، عده ای در باطن چیز دیگری دارند ولی من آن را هم می‌دانم.

خلاصه

طبق احتمال اول که گفتیم در واقع «مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» مربوط می‌شود به یک گروه از ملائکه منتهی همان یک گروه چیزهایی آشکار می‌کنند و چیزهایی را هم پنهان و خداوند هم فرمود من هم آشکار شما را می‌دانم و هم آنچه را که پنهان می‌کنید را می‌دانم. پس احتمال اول دو حالت و دو وجهه از ملائکه را بیان می‌کنید.

ولی طبق احتمال اخیر دو صنف و دو دسته از ملائکه مورد نظرند؛ یک دسته آنهایی که آشکارا حرفشان را می‌زدند و دسته ای دیگر که البته منحصر در ابلیس است چیزهایی در نهان دارند که خداوند می‌فرماید من آن را هم می‌دانم.

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»